بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 21/12/1386

بحث سر ملاک حدّ ترخص بود خواستیم در واقع یک تطبیقی بر قاعده إذا تعدد الشرط واتحد الجزا ذکر کنیم ،دربحث فقهی احیانا یکسری نکات خاصی مدنظر قرار میگیرد که آن چهارچوب های اصولی را هم اگر بپذیریم تحت الشعاع قرارش میدهد این است که نکات جانبی را هم در بحثهای فقهی انسان باید مدنظر داشته باشد،در اینجا ابتدا یکسری روایاتی بود که اصلا حد ترخص را لازم نکرده بود به مجرد خروج از منزل یا خروج از بلد یا امثال این تعبیرات جواز قصر یا لزوم قصر یا لزوم افطار را مترتب کرده بود ،گفتیم این روایات هم ضعف سند دارد و قابل استناد نیست فقط یک نکته من اینجا ضمیمه بکنم یکی از این روایتها روایت علی بن یقطین هست سوال میکنه که **عن الرجل یحدّث نصبه بالسفر باللیل** یک همچین تعبیری **أیفطر فی منزله قال إذا خرج فی منزله أفطر** یا **یفطر اذا خرج من منزله** مرحوم حاج شیخ در کتاب صلوة شون اشاره میکنند که این روایت شاید ربطی به بحث ما نداشته باشد ناظر به یک جهت دیگه ای باشد و آن این هست که شخصی که از شب بنای مسافرت دارد این کانّ میداند روزه گردنش واجب نیست چون روزه برای حاظر واجب است و این مصافر است بنابراین این شبهه براش حاصل میشود که حالا که روزه برش واجب نیست همان اول خانه اش بخورد دیگه،امام ع میگه نه در خونه اش نمیتواند بخورد باید از خانه خارج بشود ،یعنی در مقام بیان حد سلبی قضیه است ،یعنی در منزلش نمیتواند بخورد حالا از منزلش خارج شد چه حدّی دارد آن مطلب را نمیخواهد بفرماید، حالا یکی دوتا نکته را هم ضمیمه بکنیم به کلام حاج شیخ شاید روشنتر بشود آن اینست که یحدث نفسه فی السفر ظاهرا مراد این نیست که از شب تصمیم به سفر دارد ولی فکر سفر از شب در سرش هست که ممکن است سفر برود ممکن سفر نرود به نظرم این به نظرم میرسد که شاید چون در روایات هست لا صیام لمن لم یبین فی الصیام من اللیل روایت نبوی است کسی که از شب تصمیم روزه نداشته باشد این روزه اش روزه نیست،این شخص به هر حال همین که تردید دارد مسافرت برود یا مسافرت نرود لازمه این تردید این هست که نیّت روزه نداشته باشد دیگه ،کانّ منشأ ابهامش این هست که نیت روزه ندارد کانّ روزه اش روزه نیست حالا که روزه اش روزه نیست میتواند در همان منزلش افطار کند ،نکته دیگه ای را هم ضمیمه بکنم اساسا یک فتوایی هم در اهل تسنن هست البته فتوای شاذّی است ،که در خود خانه طرف میتواند قصر کند،شاید اینجور فتواها هم تاثیر داشته باشد در شبهه ای که به ذهن مخاطبین میاد،علی ایّ تقدیر این روایت و روایتها صلاحیت معارضه ندارد و بر فرض هم که داشته باشد این ها محمول به تقیه باشد و معتبر باشند ذاتا باید حمل بر تقیه کرد ،سنّی ها تقریبا بالاتفاق حد ترخص را قائل نیستند، حدترخص به معنایی که ما قائلیم هیچکدامشون قائل نیستند بعضی از چیزهای شاذّشون میگن إذا جاوز الجنس علی الخندق معمولا بیرون شهر خندقهایی با یک فاصله ای میکشیدند برای اینکه دشمن حمله نکند و روی آن خندقها پلی زده میشده ،ملاک را گذشتن از آن محدوده پل میدانستند،عمدتا خروج از شهر را ملاک قرار میدهند،و خوب کاملا میشود این فتواها ناظر به آنها باشد که عرض کردم چه بسا بگیم که قابل توجیح هست این روایتها باروایتهای حدّ ترخص و امام به جهت فضای عامه توضیح ندادند یعنی تقیه در عدم ایضاح مراد باشد، علی ایّ تقدیر اینها قابل استناد نیست ،عمده بحث در دو دسته روایتهای دیگه هست یک دسته اش صحیحه محمد بن مسلم هست **سالته عن الرجل یریده السفر متی یقصّر قال اذا تواری من البیوت** و صحیح عبدالله بن سنان هست **سالته عن التقصیر قال اذا کنت فی الموضع الذی تسمع الاذان فاتمّ و اذا کنت فی الموضع الذی لاتسمع الاذان فقصّر** و در برگشت هم مساله همینطور است که ملاک را سماع اذان و این روایت سماع اذان قرار داده روایت اول تواری جدران، خوب در جمع بین این روایتها اختلافاتی بین آقایون رخ داده ،نقل شده که مشهور بین قدما احدالامرین را کافی دانستند مشهور بین متاخرین مجموع الامرین را معتبر دانستند،بعضی از قدما هم از صدوق در مقنع نقل شده که خفاء جدران را ملاک دانسته از بعضی دیگه مثل دیلمی و حلی و .. خفاء اذان را معتبر دانسته اند ،این اقوال مطرح هست،حالا یکسری قولهای خاص دیگه هست که اصلا وارد آن بحث نمیخواهیم بشویم اینکه بین رفت و برگشت فرق هست یا نیست در آنجاها یکسری اقوال مختلف میشودکه از بحث ما فعلا خارج است،خوب این قولهای مختلف ببینیم مبناشون چیست و چرا این قولها را انتخاب کردن،اینجا یکسری بحثهایی حاج آقارضا همدانی در مصباح الفقیه دارند چکیده بحثها در مرحوم حاج شیخ در صلوة است ،نسبتا بحثهای مفصل تر و اصولیانه تر از همه اینها در مستمسک آقای حکیم هست و آقای خویی هم بیشتر توضیح همان حرفهای حکیم در کلمات آقای خویی مطرح شده است و فرمایشاشون با هم نزدیک است،ما حرفهای حاج اقا رضا را امروز طرح میکنیم ،ایشان اولا یک نکته ای را اشاره میفرمایند که قبل از ایشان هم در کلمات آقایون وارد شده است که ملاکی که در کلمات قوم ذکر شده است خفا الجدران است ولی روایت خفاء الشخص من البیوت است استتار الشخص من البیوت ، تواری به معنای استتار است ، وبین تواری رجل از بیوت و تواری بیوت از رجل فرق است ،شخصی که دارد مسافرت میرود ،تواری شخص از بیوت دوجور تفسیر شده است در تقریرات آقای بروجردی وارد شده است ، تواری از بیوت در تفسیر آقای بروجردی این هست که شخص از خانه ها پنهان بشود ،خوب خود خانه که چشم ندارد که شخص را ببیند پس به چه ملاک ؟ گفتن یا به ملاک اینکه اگر خانه ها چشم داشت، چشم فرضی براش فرض میکنیم ، احتمال دیگه ای که هست که احتمال روشنتر میرسد و در کلمات آقایون دیگه وارد شده این است که یعنی از اهل بیوت ،مردم خانه ها ،آنها مسافر را نبینند،خوب این دوتا احتمال حالا فرض کنید تواری شخص از اهل بیوت را شما در نظر بگیرید مردم شهر این مسافر را نبینند خوب جایی که مردم این مسافر را نمیبینند آنجا خیلی زودتر از جایی هست که مسافر خانه های شهر را نبیند،به دلیل اینکه خانه های شهر به هر حال بزرگتر از خود شخص هست ،هر مقدار شخص جسّه اش بزرگتر باشد فاصله بیشتری دیده میشود واز فاصله طولانی تری اشخاص میتوانند اورا ببینند،ممکن است از یک فرسخی شهر دیده بشود ولی آدم مسافر 500 متر دور بشود دیگه دیده نشود،خوب واضح است که این دو با هم فرق دارند،خوب یک بحث این است که بنابراین آقایون چرا همچین ملاکی را قرار دادن چرا خفاء جدران را ملاک قرار دادن،در کلام آقای بروجردی تعبیر شده مثلا قاعدتا یک نصّی وارد شده بوده و امثال اینها،به نظر من بسیار دشوار است ما مطمئن بشویم که حتما یک نصّی به تعبیر خفاء الجدران وارد شده بوده ،خیلی مشکل است به خصوص مطلب مطلبی نیست که اتفاقی باشد ف اختلاف انظار هست بعضی اصلا خفاء جدران را مطرح نکردن ،مثلا تعبیری که از ابن ابی عقیل نقل شده اصلا بحثش خفاء جدران نیست میگه هنگامی که دیوارهای شهر را پشت سر بگذارد این در واقع یعنی هنگامی که از شهر خارج بشود ،علی ای تقدیر اینکه بگیم حتما یک نصی وارد شده بوده در آن نصّ خفاء الجدران بوده آن خیلی مستبعد هست ،یک بیان دیگه ای در کلمات معمول این آقایون هست که چرا آقایون خفاء جدران را مطرح کردن اینجوری گفتن: گفتن که بنده خدایی که دارد مسافرت میرود از کجا بتواند تشخیص بدهد که من را مردم شهر میبینند یا نمیبینند ؟ تشخیصش مقدور نیست ،این است که بالمقایسه در واقع آن راهی که برای مسافر قابل دست رسی هست آن این هست که مسافر ببیند که مثلا بیوت را میتواند ببیند یا نمیتواند این را درواقع یک ضابطه ای که اگر این ضابطه تحقق پیدا کند حتما تواری شخص من البیوت هم کرده بوده است،تصور نمیکنم این مطلب درست باشد چون اگر قرار بود این باشد ضابطه را اینجوری تعیین نکند ،ضابطه را بگید هنگامی که آدمهای شهر را نبیند،البته خیلی وقتها آدمها اینجوری نیستند که بیرون باشند ،ولی به هر مردم میدانند فاصله بین تواری شخص و جدران خیلی زیاد است ،اینکه بگیم برای اینکه این را تشخیص بده ضابطه ای قرار بدهند که این همه فاصله دارد آن مثلا 500 متری این ضابطه مشخص میشود آن یکی سه چهار کیلومتری یا بیشتر،خیلی مستبعد است ،(بحث سر این است که مسافر یک بار دوبار که مسافرت نمیرود یک بار که رفت میبیند که تا کجا ها رفته دیده میشود یا نمیشود بعدا که رفت مسافرت آن را تشخیص میده دیگه ،لازم نیست شما هر دفعه مسافرت را در نظر بگیرید،یعنی با توجه به اینکه عبارت تواری من البیوت است عبارت را تغییر داده باشند برای این نکته ها تصور میکنم که یک مقدار توجه نشده به این که این عبارتها با عبارتهای نص متفاوت است از اول تصور شده که عبارتهای نص تواری البیوت من المسافر است و به این تفاوت توجه نشده باشد ، این روشنتر از احتمالات است که آقایون توجه کردن با علم و عنایت و نص را تغییر دادن ، با علم به اینکه عبارت نص چیست تغییرش دادن،به خاطر این نکات و امثال اینها، به نظرم میرسد این توجیحاتی هست که بعد از وقوع انجام شده ، به اشتباه نسبت داده بشود شاید بهتر باشد،چه بسا آدم تتبع بکند ببیند در عبارت خیلی از علما هم نیست،حالا ما ملاک را آنچه در روایت وارد شده قرار میدهیم به تعبیرات قوم کاری نداریم که بزرگان چجوری فرمودند،حالا بین دوتا روایت را ما در نظر بگیریم،صحیحه محمد بن مسلم تواری المسافرمن البیوت را ملاک قرار میدهد یک دسته روایات دیگه من جمله روایت عبدالله بن سنان عدم سماع الاذان را ملاک قرار داده است ،میگن این داخل در تعدد الشرط و اتحاد الجزاء قرار دارد که قاعده اقنضا میکند مام مفهوم هریک را با منطوق دیگری تقیید کنیم وقتی تقییدش کردیم نتیجه اش شبیه به عطف به أو میشود ،احد الامرین را ما ملاک باید قرار بدهیم، اینجا یک نکته ابتدائا هست و آن این هست که اساسا روایت عبدالله بن سنان که سماع اذان را ملاک قرار داده است مفهوم در آن نیست هر دو قطعه اش منطوقی است گفته إذا کنت فی الموضع الذی تسمع الاذان فاتم ، این به خصوص که اول هم ذکر شده چه دلیلی دارد که شما بخواهید این را تقیید کنید،اینها دوتا منطوق هستند،اگر یکی منطوق بود یکی مفهوم بود خوب شما میگفتید ما مفهوم را ظهورش ضعیفتر است با منطوق رفع ید میکنیم ازش و حل میشود، این تعارض منطوقی هست و بنابراین این را چطوری مطرح میکنید چون د رواقع علتی که ما رفع ید میکردیم از مفهوم، تمام نکاتی که انجا وجود داشت یا به خاطر نمیدانم ورود که در کلمات اقای داماد وارد شده بود یا به خاطر این که بگیم در مقام مفهوم نباشد در کلمات آقای روحانی مطرح شده بود ، هریک از آن بیاناتی که بود مفهوم پاش میامد وسط ،تمام این بیاناتی که تقریبی هست برای اینکه ما احد الشرطین را شرط واقعی بدانیم یک پاش دلالت مفهومی است وقتی روایت ابن سنان منطوق هست آن چه وجهی دارد که منطوق را ما مثلا تخصیص بخواهیم بزنیم،حالا شاید همین مقداری که روایت محمد بن مسلم به مفهوم ازش استفاده میشود در واقع وجوب تمام، قبل از تواری المسافر من البیوت در روایت محمد بن مسلم به مفهوم استفاده میشود همین است که این بوسیله روایت دیگه تخصیص میخورد مفهومش همین مقدار مثلا کافی دانسته اند ،حالا نمیدانم چه تقریب فنّیی بشود ذکر کرد برای این ،البته این طرفش را میشود توجیح کرد به اینکه خوب این روایت میگه وقتی تواری شخص از جدران نشد قصر نیست ،اینجوری ما تقریب کنیم بگیم مفهوم این روایت بوسیله آن روایات دیگه منطوق آنها تخصیص میخورد تخصیص که خورد لازمه تخصیص این میشود که احد الامرین ملاک است همین مقدار کافی است برای اینکه ما اثبات کنیم که احد الامرین ملاک هست دیکه لازم نیست هردو دلیل ما جنبه مفهومی داشته باشد همین که این روایت را تخصیص زدیم کافی باشد مثلا، خوب شیخ انصاری اینجا یک کلام دیگری دارد حالا من عین عبارتش را عرض میکنم :هذا الجمع حسنٌ یعنی جمع به این که شرط را احد الامرین بدانیم ایشان فرموده هذا الجمع حسنٌ لو کان الامقام مقام بیان السبب لالتقصیر فیحمل علی تعدد السبب کما فی نظائره لکن المقام مقام بیان تحدید فالحمل علی تعدد الحدّ غیر مستقیم بین الاقل و الاکثر ولعله لذا عکس المتأخّرون عن جمع بین الصحیحین فاعتبروا خفاء امرین معاً،این عبارت شیخ انصاری است که مرحوم حاج آقا رضا در مصباح الفقیه نقل کرده است من از حاج آقا رضا عبارت را یادداشت کردم،در کلام شیخ دوتا نکته با هم ذکر شده است به نظر میرسد این دوتا نکته هر کدامشون یک نکته مستقلی هست ،یک نکته این هست که اینجا اولا امر دائر بین اقل و اکثر است اگر دائر بین اقل و اکثر باشد جمع صحیح نیست ،ببینید بحث سر این هست که اگر اینها میگن تواری الشخص من البیوت همیشه بعد از خفاء اذان حاصل میشود ،حالا تواری البیوت من الشخص را واضحتر آن که خیلی بحث است، ولی میگن تواری الشخص من البیوت آن هم بعد از خفاء اذان حاصل میشود اگر بعد از خفاء اذان حاصل میشود شما نمیتوانید احدهما را ضابطه قرار بدهید بگید این دوتا خبر هست ، و همیشه خفاء اذان ملاک است چون همیشه خفاء اذان قبل از خفاء جدران است قبل از تواری الشخص من البیوت است وقتی همیشه یک سبب متقدم وجود دارد ذکر سبب متأخر لغو است ، در کلام حاج شیخ هم ببینید اصلا بحث مقام تحدید و اینها را نیاورده است ، این به بحث مقام تحدید ربطی ندارد ،اصلا این دوتا جمله مفهوم هم نداشته باشند ،ضابطه احد الامرین باشد ضابطه دوتا روایت یک روایت میگه اساسا من میگم مفهوم ندارد ،یکی میگه که **خفاء الاذان سببٌ لوجوب القصر** روایت دیگه میگه **خفاء الجدران سبب لوجوب القصر** ما میگیم اینها با هم تعارض ندارند هردو سبب بشوند اگر قرار باشد هر دو سبب باشند سبببیّت خفاء جدران لغو است چون همیشه با سبب قبلی توأم هست،شبیه همین بحثی که حاج آقا در بحث صوم میفرمودند که بعضیها استدلال کردن بر اینکه نیّت مفطر ،مفطر نیست به این بیان روایات یکسری افعال خارجی را مفطر قرار داده است اگر نیت مفطر بخواهد مفطر باشد هیچ وقت آن افعال خارجی مفطر نخواهند بود چون همیشه فعل خارجی مسبوق به نیّت است ،چطور میشود فعل خارجی سببیّت داشته باشد در حالی که همیشه یک سبب متقدم وجود دارد،این معنا وجود ندارد،پس بنابراین این پیداست که آن چیزی که شما توهم میکنید سببیّت دارد آن سببیّت ندارد که به نیّت افطار باشد و الا باید آن سببیّت متأخرّ لغو بشود حالا درست یا نادرست آن را نمیخواهم وارد بشوم میخواهم بگم شبیه همین تقریب هست،اینجا هم اگر قرار باشد خفاء اذان همیشه قبل از خفاء جدران تحقق پیدا کند،اقل و اکثر که مطرح میکنند به این خاطر است ،این یک نکته بنابراین اگر همیشه قبلتر تحقق پیدا میکند چطور شما...،این یک نکته نکته دوم اینکه بحث اقل و اکثر را اصلا مطرح نکنیم بحث این است که میخواهد حدّ تعیین کند خوب یک شیئ یک حدّ که بیشتر ندارد دو تا حد مختلف حالا اقل و اکثر را کاری نداریم ، اقل و اکثر یک نکته است نکته دیگه اینکه اصلا وجوب قصر یک حدّ که بیشتر ندارد یک بعد خاصی را شارع ملاک قرار داده است ،دوتا حد مختلف برای یک محدود نمیشود تعیین کرد یا به تعبیر دیگه تعبیر من اینجوری بگم جایی که در مقام تحدید هستند تحدید مفهوم دارد ، ظهور قویی در مفهوم دارد،این شکلی نیست که اینجا اگر هم مفهوم ذاتا ضعیف باشد آن دلیلی که در مقام تحدید است ظهورش در مفهوم ظهور قویی است آن خود مقام تحدید باعث میشود که حتی لقب هم مفهوم پیدا کند چون در واقع در مقام مفهوم است ، حدّ چیزی است که با تحقق آن آن شیئ تحقق پیدا کند با انتفاء آن ،شیئ انتفاء پیدا کند معنای حد این است، اصلا سوال از این بوده که حدّ تقصیر را برای ما بیان کنید اینجا بخواهیم ما از مفهوم رفع ید کردن اینجا خیلی مستبعد هست .